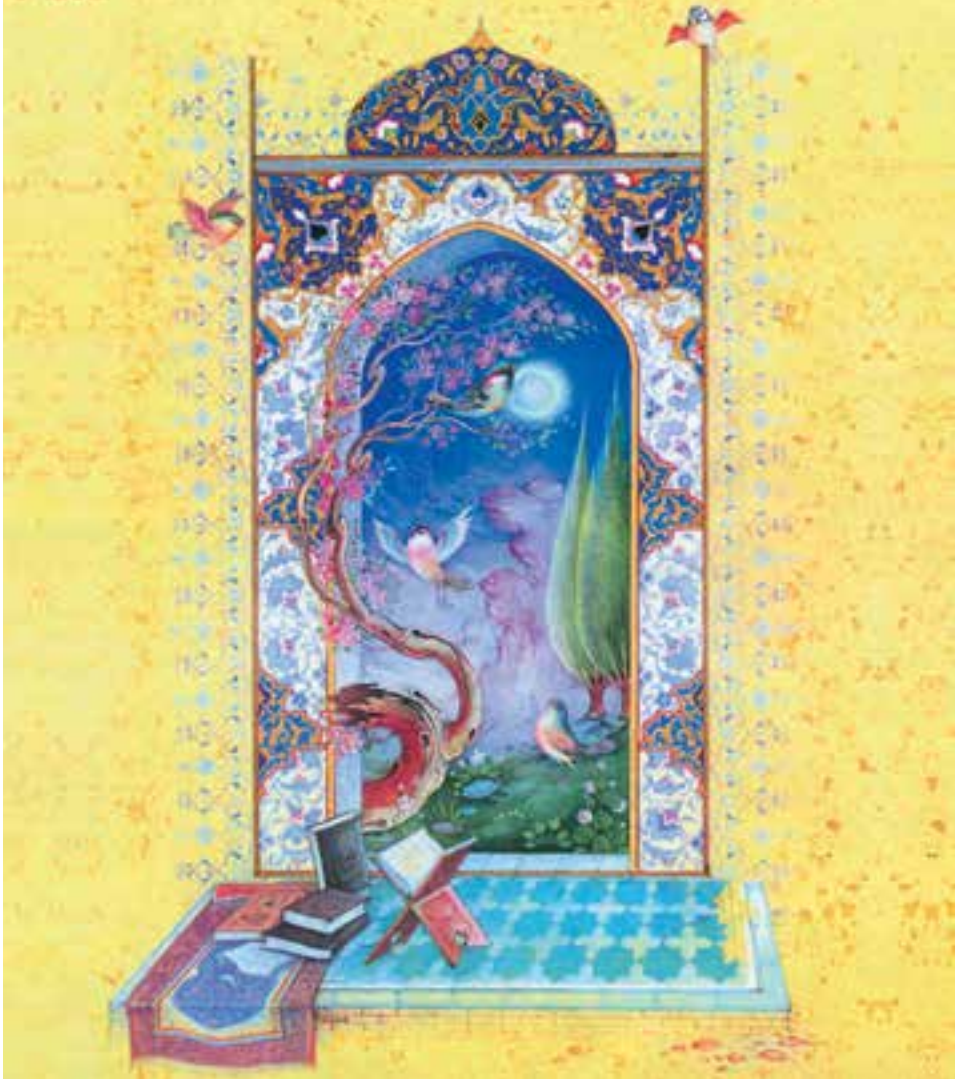


فصل چهارم: ادبیات جهان

اهداف کلی فصل:

۱. آشنایی با افکار، اندیشه‌ها و عواطف ملل جهان از طریق آثار ادبی
۲. آشنایی با ساختار و محتوای آثار ادبی ملل جهان
۳. آشنایی با نمونه‌هایی از آثار ادبی جهان
۴. آشنایی با برخی از چهره‌های ادبی جهان
۵. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



درآمدی بر ادبیات جهان

ادبیات برهمنیت، بازتاب و چکیده‌ی نیش‌ها، احساسات و باورهای آن ملت است. بطالعی آثار ادبی جهانی زنتنا مارا با اندیشه و احساس دیکر ملت‌ها آشنای سازد بلکه تفاوت‌ها، وجوه مشترک، تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها را نیز آشکار می‌کند. چهره‌ها و آثار نویسندگان و شعرای بزرگ را به‌نامی شناساند و مرزهای احساس و اندیشه‌ی ما را گسترش می‌بخشد. ترجمه‌ی آثار برجسته‌ی ادبی جهان، از شمار نخستین و بهترین ترجمه‌های مترجمان ما بوده است. این مترجمان زبردست علاوه بر این که ما را با آثار و انکار بزرگان جهان آشنای سازند، چهره‌های درخشان ادبی ما را نیز به جهانیان معرفی می‌کنند. همان‌گونه که ادبیات ما، دوره‌ها و مراحل پاست سرناده ادبیات دیکر ملت‌ها نیز دوره‌هایی را گذرانده است که در این فصل و سال‌های آینده با این دوره‌ها بیشتر آشنا خواهیم شد.

یونان کی رقیف فریدریش شیلر (۱۷۵۹-۱۸۰۵ میلادی) از بزرگ ترین شعرائی آلمانی است
 او در طول عمر کوتاہ خود آثار فراوانی خلق کرد. برخی اور ابا کوتہ، شاعر بزرگ آلمانی، ہم سنگت برابر
 می دانند. سرودہ های شکر شہرت بسیار دارند. بعضی ادبی زیر از مشہور ترین قطعات اوست.

مسافر

دل می خواہد بر بال های باد نشینم و آن چرا کہ پروردگار جهان پیدا آورده، زیرا کہ گذارم تا مگر روزی
 بہ پایان این دریای بی کران رسم و بدان سرزمین کہ خداوند سرحد جان خلقش قرار داده است، فرود آیم.
 از ہم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با دشت کی جاودانی خود می نمم کہ راه ہزاران سالہ را در دل
 افلاک می پیماید تا بہ سر منزل غائی* سفر خود برسند اما بدین حدائق غنی کنم ہم چنان بالاتر می روم. بدان جامی روم
 کہ دیگر ستارگان فلک را در آن راہی نیست.

دیرانہ پا در قلمرو بی پایان خلقت و خاموشی می گذارم و بہ چاکلی نور بہشتیان از آن می گذرم. ناگهان
 وارد دنیایی تازہ می شوم کہ در آسمان آن ابرنا در حرکت اند و زمینش، رود خانہ با بسوی دریا تا بحریان دارند.
 در یک جاؤہی خلوت، را کہ گذری بہ من نزدیک می شود، می پرسد: «ای مسافر، بایست، با چنین
 شتاب بہ کجای می روی؟» می گویم: «دارم بہ بسوی آخر دنیا سفر می کنم. می خواہم بدان جا روم کہ خداوند آن را
 سرحد دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذمی حیاتی* نفس نمی کشد.»

می گوید: «اوه، بایست بیوده رنج سفر را بر خویش هموار کن. بگر منی دانی که داری به عالمی بی پایان و
بی حد و کران قدم می گذاری؟»

ای فکر دور پرواز من! بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من!
همین جا لنگر انداز، زیرا برای تویش از این اجازه می سفر نیست.

قطعه‌ی زیر از «فرانواکوپ» (۱۹۰۸-۱۸۴۲ م.) شاعر و درام نویس فرانسوی است و
از کتاب «برخورد اندیشه های جواد حدیدی» انتخاب شده است. این قطعه کوتاهاه درباره‌ی
فردوسی و نشان دهنده‌ی شهرت جهانی اوست که شاعران و نویسندگان دیگر را وادار به تحسین و
تایش کرده است.

فردوسی

تیمور لنگت، گاه سوار بر اسی که لگامی زرین داشت - سرگرم اندیشه های دور و دراز خود - از میدان
جنگت به کورستان می رفت و از اسب پیاده می شد و تنها در میان قبرها به گردش می پرداخت و هر گاه بر
مزار یکی از نیایگان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلور و دانشمندی نام داری گذشت، سر فرود
می آورد و مزار او را می بوسید.

تیمور، پس از آن که شهرتوس را کشت، فرمان داد که از کتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی،
شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن بسر برده بود. آن گاه تیمور بر سر مزار او شافت و چون جذبه ای اسرار آمیز
او را به سوی فردوسی می کشید، خواست که قبرش را بکشایند؛

«مزار شاعر غرق در گل بود».

تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزار کثورگشانی چون او چگونه خواهد بود. پس، از راه قره قورم به سوی تاتار - آن جا که نیای بزرگش، چینگیز، در معبدی آبنین آرمیده است - روی آورد.

در برابر زایر نامدار که زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر کور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند. ولی تیمور نامگمان بر خود لرزید و روی بگردانید:

«کور سگم غرق در خون بود».

همچو کور کا فرمان پر دود و نار و ز برون بر بسته صد نقش و نگار

اشنوی دهم ششم ۱۱۰۵۲

خود آزمایی:

۱. در قطعه‌ی مسافر، شاعر به کجا سفر می‌کند؟
۲. با توجه به قطعه‌ی «مسافر» راه‌گذر چه کسی است؟
۳. در قطعه‌ی «فردوسی» زایر نامدار کیست؟
۴. با مقایسه‌ی آن چه تیمور از قبر فردوسی و چنگیز دیده است، چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

سناخره‌ی میان سه قطره ترجمی شعر، قطرات سه گانه، از تریلو، شاعر ایتالیایی است که
«یوسف اعتصام الملک» پدر پروین اعتصامی، آن را ترجمه و در مجلدی بهار چاپ کرده است.
گویا پروین اعتصامی، در یکی از سروده های خود، سناخره میان گویا و اسکت، متاثر از این سروده
بوده است.

قطرات سه گانه

روزی هنگام سحر کاغان، رب النوع سپیده دم از نزدیکی کل سخن سگفته ای می گذشت. سه قطره آب
بر روی برک کل مشاهده نمود که او را صد کردند.

- چه می گوید ای قطرات درخشان؟

- می خواهیم در میان ما حکم شوی.

- مطلب چیست؟

- ما سه قطره ایم که بر یکت از جایی آمده ایم؛ می خواهیم بدانیم کدام بهتریم.

- اول تو خود را معرفی کن.

یکی از قطرات جنبشی کرد و گفت:

- من از ابر فرد آمده ام. من دختر دیا و نماینده ی اقیانوس موآجم.

دومی گفت:

- من ژاله و میثرو با دادم. مرا شاطه^{*}ی صبح و زینت بخش ریاضین و از نار می نامند.

- دخترک من! تو کیستی؟

- من چیزی نیستم. من از ششم دختری افتاده ام. نخستین بار تهنی بودم؛ مدتی دوستی نام داشتم؛ اکنون

اسک نامیده می شوم.

دو قطره ی اولی از شنیدن این سخنان خندیدند. اما رب النوع، قطره ی سوم را به دست گرفت و گفت:

- مان! به خود باز آید و خود ستایی نماید. این از شما پاکیزه تر و کران بهتر است.

- اولی گفت: من دختر دریا هستم.

- دومی گفت: من دختر آسمانم.

- رب النوع گفت: چنین است اما این بخار لطیفی است که از قلب برخاسته و از بحر ای دیده فرود

آمده است!

این گفت و قطره ی اسک را یکید و از نظر غایب گشت.

«رايندرانات تاگور» (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م.) از شاعران بزرگ جهان و از افتخارات
 هندوستان و مشرق زمين است. تاگور در گلته چشم به جهان گشود. دو کودکی با ادبيات هند آشنا شد.
 دوباره انگلستان سفر کرد و پس از مفردوم به بنفست آزادی سين خوش پيوست مورد احترام
 گاندي، رهبر بزرگ هند، قرار گرفت. اشعار او سرشار از ذوق عارفانه، تائيش آزادی
 و آزادی و الهام گرفته از سخن های عادی و جزئی زندگی است. اين نوينده، شاعر و فيلسوف
 بزرگ، برديافت جايزه های ادبی نوبل نیز نایل آمد. نيايش زير ترجمه «محمد تقی متدري»،
 قطعه ای از اوست.

پروردگارا

پروردگارا، دعایم به درگاه تو این است:

بی‌نوایی و تنگ‌چشمی را از دلم ریشه کن ساز و از بخی و بن برکن:

انگلی نیرودیم بخش تا بتوانم بارشادی ما و غم ما را تحمل کنم.

نیرویی به من ارزانی فرما تا عشق خود را در خدمت و ملک، شمر بخش سازم.

توانی به من عطا فرما که هیچ گاه چیزی از بی‌نوایی نستانم و در برابر کتبخ و مغرور، زانوی دناست^{*} خم

کنم. قدرتی به من بخش تا روح خود را از تعلق به حیض^{*} های ناچیز روزگار بی‌نیاز کنم و از هر چه رنگ تعلق

پذیرد، آزادش سازم.

و نیرویی به من ده تا قدرت و توان خود را از روی کمال عشق و نهایت محبت تسلیم خواسته ما و رضای تو کنم.

خودآزمایی:

۱. دو بیت زیر از حافظ شیرازی با کدام قسمت‌های نیایش تاگور ارتباط دارد؟
رضا به داده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشادست
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست
۲. در بخش قطرات سه‌گانه منظور از جملاتی که قطره‌ی سوم در معرفی خود می‌گوید، چیست؟
۳. قطعه‌ی «گوهر و اشک» سروده‌ی پروین اعتصامی را در کلاس بخوانید.
۴. شعر «یکی قطره باران» سعدی را با درس «قطرات سه‌گانه» مقایسه کنید.



بیاموزیم (۶)

در این درس، شما نوشته‌هایی کوتاه، زیبا و سرشار از احساس و عاطفه را با نام‌های مسافراز شیلگر، فردوسی از فرانسوا کوپه، قطرات سه‌گانه از تریلو خواندید. این گونه نوشته‌های کوتاه که هم‌چون شعر از تنجیل بریزند و عواطف و احساسات نویسنده را بیان می‌کنند، «قطعه‌ی ادبی» نام دارند.

در قطعات ادبی، عنصر خیال پردازی و بیشتر آرایه‌های ادبی دیده می‌شود. این نوع نوشته‌ها را که مضمونی شاعرانه دارند، «نثر شاعرانه» نیز می‌نامند.

آورده‌اند که ...

هم از بزرگان عصر یکی با غلام خود گفت که از مال خود پاره‌ی گوشت بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. غلام شاد شد، بریانی ساخت و پیش او آورد. خواجه بخورد و گوشت به غلام سپرد. دیگر روز گفت: بدان گوشت نخود آبی مُزْ عَفْرَ بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. غلام فرمان برد و بساخت و پیش او آورد. خواجه زهرمار کرد و گوشت به غلام سپرد. روز دیگر گوشت مضمحل شده بود و از کار افتاده، گفت: این گوشت بفروش و پاره‌ای روغن بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. گفت: ای خواجه «حِسْبَةُ اللَّهِ» بگذار تا من به گردن خود همچنان غلام تو باشم. اگر هر آینه خیری در خاطر مبارک می‌گذرد به نیت خدا این گوشت پاره را آزاد کن.

عبید زاکانی